

فهرست مطالب کتاب خفی علای (قسمت پنجم)

مقاله دوم / از بخش نخستین	۱۱۶
باب نخستین / اندر شناختن بیماری	۱۱۶
توضیحات:	۱۱۷
باب دوم / اندر تدبیر شناختن " نضج "	۱۱۹
توضیحات:	۱۲۰
باب سوم / اندر شناختن بحران	۱۲۲
تشجیر	۱۲۵
توضیحات:	۱۲۷
باب چهارم / در تدبیر نشانهای سلامت و امیدواری (۱)	۱۳۱
توضیحات:	۱۳۱
باب پنجم / در شناختن علتها که بدیگر علت زائل شود	۱۳۲
توضیحات:	۱۳۲
باب ششم / اندر شناختن حالها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری بود که خواهد بود	۱۳۴
توضیحات:	۱۳۴
باب هفتم / در شناختن وقت مرگ	۱۳۶
توضیحات:	۱۳۷

مقاله دوم / از بخش نخستین

اندر مقدمه معرفه بیماری [سایر نسخه ها: "تقدمه المعرفه بیماری"] این مقاله مشتمل است بر شناختن بیماری و شناختن نضج و بحران، و شناختن نشانه‌های سلامت و امیدواری [در نسخه چایی: امیدواری و نومیدی بیماری] و شناختن علتها که به علتی دیگر زایل شود، و شناختن حالهائی که درتن مردم پدید آید، و آن نشان بیماری باشد که خواهد بودن، و این هفت باب است.

باب نخستین / اندر شناختن بیماری

طریق شناختن بیماری آنست که نخست از علم منطق، طیب، جنس و نوع و خاصه و فعل (۱) و عرض [مراتب شناخت و طبقه بندی اجناس مرض] بشناسد. و جنس را قسمت کند و نوعها که در زیر آن باشد نیک بجوید (۲)، و فعل هر نوعی اعنی آنچه هر نوعی بدان از یکدیگر جدا شود، بشناسد، و نوع بازپسین بدست آرد (۳) و نگاه کند تا هیچ نوعی از میانه فرو نگذارد. بدین طریق، جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بیمار بتوان شناخت (۴) و برحقیقت بیماری که باشد واقف توان شد.

اما جنس بر دو وجه گویند: یکی جنس الاجناس (۵) که در زیر آن جنس های بسیار باشد، چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان در آید. این هر سه به قیاس با جنس انواع باشند. و این جنس الاجناس را "جنس الاعلی" نیز گویند.

و دوم جنس خاص ترست، از نظر آنکه جماد و نبات و حیوان که جنس الاجناس گویند، هر یک به قیاس با انواعی دیگر که در زیر هر یکیست، چون حیوان که در زیر آن مردم است، و جز او دیگر جانوران اندر آید. اینجراحیوان جنس خاصه باشد، و مردم واسب (۶). و دیگر انواع جانوران هر یکی نوعی باشند اندر زیر حیوان. پس جنس، نامی است که بر چیزها افتد که به نوع و معنی از یکدیگر جدا شوند.

و نوع، نامی است کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد که بعدد (۷) از یکدیگر جدا باشند، چون مردم که به زید و عمر و اوفتد، و زید و عمر و به نوع، یکی اند و به شخص و عدد از یکدیگر جدا.

و فصل، خاصتر از نوع است. نامی است کلی و ذاتی (۸) که بر نوع افتد و هر نوع بدان نام یکدیگر جدا شوند، چون "ناطق" که مردم از دیگر جانوران بدان جدا شود.

و خاصه، خاصتر از فصل است و نامی است (۹) کلی نه ذاتی، لکن عرضی است چون ضاحک (خندان) و کاتب مردم را.

و عرض عام، صفتی است ذاتی و اندر بسیار چیزها که بنوع، مخالف اند موجود باشد، چون سبیدی اندر برف و پنبه (۱۰) و غیر آن.

و مثال، بازجستن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض (۱۱) بیماری آنست، که مردی مثلاً "تب" آید و طیب گوید این "تب"، بیماری است و بیماری "جنس اعلی" است و بیماری را علاج (۱۲) باید و "تب" بیماری، گرم است، علاج بچیزی سرد باید کرد و بیماری گرم، جنس خاصتر است از بهرآنکه بیماری سرد بود و گرم بود. و در زیر بیماری گرم، تبهای گرم و آماسی گرم و دردسر گرم و غیر آن در آید. این همه انواع است که همه بیماری گرم که جنس خاصتر است در آمدست (۱۳) و در زیر هر نوعی انواع دیگر درآید. چنانکه در زیر تب گرم: تب غب خالصه و غیر خالصه (تب غب تب یک روز در میان Tertian - Fever) و تب مطبقة (تب تیفوئید Thyphoid) و تب محرقة (تب تیفوس اگزانتوماتیک Typhus) و تب یک روزه Quotidian (fever) و تب دق (۱۴) (Tuberculosis) در آید و در زیر هر نوعی، انواع دیگر درآید، چنانکه در زیر "تب غب"، "خالصه" و "غیرخالصه"، "شطرالغب" (۱۵) در آید. و اندر زیر "تب دق" راستینی و دق مشایخی (پیران) درآید، و هر نوعی را فصلی ذاتی است و خاصه است. و به فصل ذاتی از دیگرانواع جدا شود، چنانکه فصل ذاتی غب خالصه آنست که یک روز تب آید و دیگر روز از تب اثری باشد.

و فصل ذاتی "شطرالغب" آن است که یک روز تب، سخت قوی باشد و دیگرروز تبی باشد ظاهر و لکن آهسته. و خاصه حالی باشد که یک نوع باشد، و روا باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد، لکن هرگاه که باشد جز آن نوع را نباشد، چون تلخی دهان اندر "تب صفراوی" *

و عرضی، حالی باشد که به تبع بیماری پدید آید، چون "صداع" (۱۶) و "بیخوابی" اندر "تب صفراوی" * بدین طریق "تب غیر خالصه" از همه بیماریهای گرم و از همه انواع تبهای گرم جدا توان کرد، تا بتوان دانست که این بیماری، تبی است که به سبب عفونت ماده است و آن ماده، صفر است.

و علاج آن، استفراغ صفر است، و تسکین حرارت و هرگاه که طیب، جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری بدین طریق و بدین ترتیب بازجوید، زود بر بیماری و بر طریق علاج واقف شود. و اگر از این طریق غافل شود، ممکن نیست که بر بیماری واقف تواند گشت یا علاج صواب تواند کرد.

توضیحات:

۱ - فصل صحیح است. در حاشیه نسخه "کا" آمده: "تعریف ضروری بحث منطق برای شناخت اجناس مرض" *

۲ - در "مر"، "نجوند" و در مج ۱)، "بجوید" و در "کا"، "یکایک بجویند" آمده است که صحیح می باشد.

۳ - منظور "سید" آن بوده که طیب، قدم به قدم در مورد بیماریها به ترتیب کلی و طبقه بندی شده اقدام نماید، و از قسمت "بتوان شناخت" مستفاد می گردد که طیب تشخیص آخری یا تشخیص افتراقی را بدهد.

۴ - منظور "سید" آن بوده که طیب، قدم به قدم در مورد بیماریها به ترتیب کلی و طبقه بندی شده اقدام نماید، و

از قسمت "بتوان شناخت" مستفاد می گردد که طیب تشخیص آخری یا تشخیص افتراقی را بدهد.

۵ - جنس الاجناس: آن باشد که جنس اعم از آن نباشد چون جوهر... (لغت نامه دهخدا) *

۶ - در مج ۱، "اسب و گاو و خر" و در "مر"، "که در زیر آن مردم است" آمده است.

۷ - در مج ۱، "که بعد" آمده است.

۸ - عبارات بین این دو شماره در نسخه ی مرکزی (مر) دیده نشد.

۹ - عبارات بین این دو شماره در نسخه ی مرکزی (مر) دیده نشد.

۱۰ - نسخه "کا"، و "سیاهی غراب" را اضافه دارد.

۱۱ - در "کا"، پس از "عرض" کلمه "عام" آمده است.

۱۲ - در "کا"، پس از "علاج"، کلمه "بضد" آمده است.

۱۳ - گرگانی در مطالب متن، طبقه بندی صحیح و جزء جزء موضوعات مربوط به تشخیص افتراقی را به طور وضوح بیان داشته است.

۱۴ - تب دق: تبی که بدن را بکاهاند و بی نهایت لاغر کند، مانند تبی که در مبتلایان به سل عارض شود (ناظم الاطباء) *

۱۵ - شطرالغب: قسمتی از تب و نوبه که یک روز شدید باشد و یک روز خفیف (Double tertian Fever شلیمر) * در "کا"، "شطرالغب" آمده که صحیح بنظر نمی رسد.

۱۶ - صداع: دردسر (بطور عام)، صداع شقی دردی که در یک جانب سر حادث شود (معین)، صداع عام Headach، صداع شقی Hemicrania=Megrim (شلیمر) *

باب دوم / اندر تدبیر شناختن " نضج "

نضج، پخته شدن ماده بیماری است، هرگاه که قوت مغیره بر ماده بیماری مستولی گردد، و آنرا بیزاند و ساخته آن گرداند که طبیعت دفع نتواند کرد و چنانکه مثلا در " ذات الجنب" به سرفه رطوبتی بر آید بقوام معتدل پر نکند (۴) و پخته (۵) و بویهای زند و به آسانی بر آید و ناخوش بوی نباشد نشان نضج تمام باشد. و اگر به قوام (۱)، غلیظ یاریق باشد و برنگ سفید یا کبود یا سبز باشد، و بوی ناخوش دهد، نشان تباهی و عفونت باشد. و هر خطری که باشد، پیش از پدید آمدن نضج باشد، و چون اثر (۲)، پدید آید، بیماری اندر نقصان افتد و از خطر بگذرد و از بهر آنکه پس از نضج، اندر هیچ بیماری هرگز خطر نبوده است و نباشد، مگر که خطائی کرده شود. و اگر چه نضج نشان سلامتست پدید نبودن نضج هلاک نیست از بهر آنکه بسیار بیماریها بود که دراز گردد و اثر نضج ظاهر نباشد، و بیماری اندک اندک زایل شود، لکن اعتماد بر قوت باشد. اگر قوت بر جای بود امیدوار توان بود و اگر قوت ضعیف بود حال بد باشد و حال خداوند " تب " ، اندر " تب " ، همچون حال عضو است که اندر وی آماسی بود که پخته خواهد شد. همچنان که درد " آماس " روز بروز قویتر باشد، که پخته تر می شود، تبها نیز آنروز که ماده پخته می شود، گرم تر باشد، چون پخته شد، تبها آهسته تر شود.

بدین سبب است، که غایت بیماری تا وقت پدید آمدن نضج باشد. و از بهر آنکه " حال تب " و " حال آماس " ، ماده است و تا اندر آماس " ریم " (چرک Pus) سفید و هموار تولد کند، آماس پخته نباشد. اما در تبها تارسوب اندر " دلیل " (۴) پدید نیاید، ماده تب هنوز اندر رگها پخته نباشد و رسوب باید که سفید و هموار باشد. و از پس نضج، ایمنی از خطر بیماری به اندازه اثر نضج بود. هرگاه که اثر نضج تمام پدید آید، بیمار از خطر بیماری [در نسخه " کا " :بتمامی] بیرون آید. و درازی و کوتاهی بیماری به اندازه زودی و دیری نضج بود و نشانهای نضج ناقص. و نضج تمام آنست که مثلا اندر میان بیماری " سر " چون " سرسام " و " زکام " و رطوبتی رقیق و تیز و سوزنده پالودن (۵) گیرد، نشان آغاز نضج باشد، و اگر بر آن بماند نضج ناقص است، و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سفید و زردفام شود، نضج تمام باشد.

و همچنین اندر درد چشم، اشک رقیق و گرم، نشان آغاز نضج است، و اگر معتدل نشود (۶) نضج ناقص باشد، و اگر به اندکی باز آید و معتدل شود و رمص (۷) کند، نضج تمام باشد. و اندر بیماری سینه همچنین و اندر " ذات الجنب " ، " نفث " (۸) رقیق، نشان نضج تمام باشد، و اندر " دلیل " نشان نضج ناقص و تمام از سه وجه باید جست.

اما نشان خامی آنست که هر چند بول سفید تر و رقیق تر باشد از نضج دورتر بود.

و نشان نضج : یکی آنست که از پس سپیدی، زرد شود یا از پس رقیق (۹)، غلیظ شود و هم بر آن بماند و رسوب نکند. این نشان آغاز نضج بود.

و دوم آنست که اندر بن قاروره (۱۰) یا بر سر آب (۱۱) یا در میان آب رسوبی هموار و سپید همچون ابری

پدید آید، نشان نضح ناقص باشد.

و سوم آنست که رسوب سفید و هموار و پیوسته اندر بن قاروره پدید آید، نشان نضح تمام باشد. و هرگاه که نضح ناقص باشد، بحران هم ناقص آید.

و بیاید دانست که رسوب ظاهر اندر قاروره بیماری باشد که فربه و آبادان سالم باشد و طعام خورد و اندر قاروره آب خشک خشک (۱۲) اندام و لاغر بود و اندک خورش (کم خوراک)، رسوب اندک باشد یا خود نباشد و ظاهر نشود. و نشانی نضح و قوت بیماری از رنگ آب و حالهای دیگر باید جست و هواعلم.

توضیحات:

- ۱ - قوام: مایه زیست، اصل چیزی، و غلظت و بستگی شایسته در شربت‌ها (ناظم الاطباء)، دوام، ثبات، استحکام...
Consistency Firmness, Existence= (آریانیور) •
- ۲ - در "کا" و "مر"، پس از "اثر"، کلمه "نضح" آمده است.
- ۳ - در "مر"، پس از کلمه "حال" آمده است: "تب و حال ماده تب همچون حال ماده آماس" و در نسخه های دیگر مطالب تقدم و تاخر دارد.
- ۴ - در مج ۱)، "بول" آمده است. دلیل: در اصطلاح طب، قاروره، و اطباء بول را اختصاص به دلیل داده اند به سبب این است که دخالت بسیاری بر احوال بدن دارد (منتهی الارب)، بول رنجور را گویند... (تمام از لغت نامه دهخدا) • خلاصه آنکه دلیل همان بول و قاروره بول بیمار و ظرف محتوی بول بیمار است. یعنی این کلمه به ظرف و مظروف، اطلاق می گردد.
تفسره نیز بول است.
- ۵ - در "کا"، "سوزاننده و پالودن گیرد"، در مج ۱)، "نابودن گیرد" و در "مر"، "بالودن" آمده است. پالودن: تصفیه کردن، پاک و صاف کردن To Filter
- ۶ - در "مر"، "اگر بدان بماند" و در "کا"، "اگر معتدل تر باشد" آمده است.
- ۷ - رمص، چرک خشک کنج چشم (معین)، در "کا" هم "مص کند" آمده است، اما در "مر" و مج ۱)، "و اگر قوام آن معتدل شد و رنگ آن سفید بود و زردفام گردد نضح تمام باشد" آمده است.
- ۸ - نفث: خلطی که از سینه آید. نفث الدم Hemoptysis تف خونی.

۹ - در دو نسخه دیگر: "رقیقی" *

۱۰ - قاروره: بول، شاش، تفسره ایضا شیشه ای که در آن بول کنند.

۱۱ - آب ماء (عربی) بول urine به افرادی که ادرار بیماران را می گرفتند، "مائیین" می گفتند (تاریخ طب در ایران، ج ۲).

۱۲ - در سایر نسخه ها، "بیماران خشک اندام" آمده است.

باب سوم / اندر شناختن بحران

بحران (۱) اندر لغت یونانی لفظی است شکافته از چیره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنکه همچنانک مدتی دو خصم می کوشند تا بر یکدیگر چگونگی دست یابند، هر وقت (۲) یکی را خویش کار بکنند و مهلت ندهند. همچنین ماده بیماری و طبیعت بر مثال دو خصم باشد که با یکدیگر می کوشند، در آن مدت اگر ماده پخته گردد و طبیعت دست یابد در حال، نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید. و اگر ماده مستولی شود و طبیعت عاجز آید، در حال نشان عاجزی طبیعت پیدا آید. پس معلوم شد که بحران، تغیر حال بیماری است از حالی به حالی بهتر یا بتر. و بحران شش گونه است:

یکی آنکه طبیعت، بیماری را دفع کند بیکبار، این را بحران نیک و تمام گویند.

دوم آنکه طبیعت، بیکبار عاجز شود و بیمار هلاک گردد، و هر دو در بیماریهای حاده باشد، و معنی وی تیزی و زود گذاشتن (۳) است.

سوم آنکه طبیعت (۴)، ماده را اندک اندک می پزند و مدتی تمام بیزند و دفع کند، آنرا تحلیل گویند.

چهارم آنکه طبیعت، بتدریج ضعیف می شود و ماده خام می ماند، تا پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار هلاک شود، این را "ذبول" (پژمرده شدن) خوانند و کاهش گویند. و این سوم و چهارم اندر بیماری دراز باشد که طیبیان آنرا "مزمه" (۵) گویند.

پنجم بحران مرکب باشد و آخر سلامت بود، و این چنان باشد که نخست بحران باشد سیره، لکن ناقص باشد و باقی اندر مدت تمام بکند، این هم از جمله بحرانهای نیک بود.

ششم هم، مرکب باشد، لکن نخست بحران کند بد و ناقص و قوت پس از آن ساقط می شود و بتدریج. و این بحران پنجم و ششم نه از بیماریهای حاده (Acute Diseases) باشد و نه از جمله مزمه. و آنروز که بحران تمام خواهد بود، در بیماری اضطرابی تمام باشد.

و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود، اضطراب کمتر باشد، و سبب اضطراب، قوت کوشیدن (کوشیدن، سعی و کوشش) طبیعت باشد با ماده بیماری. و هرگاه که طبیعت، بیماری بیکبار دفع نتواند کرد بسیار باشد که ماده را اعضای رئیسه (۶) دفع کند و آن اعضای دیگر دفع نتوان کرد، این را بحران انتقال گویند. و مثال این همچون باشد: پادشاهی باشد که شهرنگاه دارد و ناحیت (۷) بدشمن باز گذارد. و بحران انتقال بسیار کوتاه باشد، بعضی نیک و بعضی بد. آنچه نیک باشد "یرقان" است و "گر" و "کوبا" (۸) و "بهق" و آنچه بد باشد "آماسها" و "جراحتها" و "دنبله" (۹) و "طاعون" (Pest, Plague) و "نمله" (۱۰) و "نارفارسی" (۱۱) و "آبله" و "خوره" (جذام Leprosy) و "خناق" و "برص" و "داءالفیل" (پیل یا Elephantiasis) و "غدد" (۱۲) و "دوالی" (۱۳) و "لقوه" (۱۴) و "تشنج" (لرزش، هیجان Spasme, Convulsion) و "دردپشت" و "دردسیرین" و "درد زانو" .

و اگر چه بدین علتها بیماری زایل شود، مدتی درین علتها بماند، و باشد که مزمن گردد. و توقع بحران از قوت قوی و خلط رقیق باید کرد، اگر قوت، قوی نباشد و خلط، رقیق نباشد، بحران انتقال توقع باید کرد (۱۵). و بحران ماده رقیق ب " عرق " باشد. و بحران معتدل ب " رعافات " (رعاف خون دماغ Epistaxis) یا ب " ادرار بول " یا ب " اسهال " یا ب " قی " * و بحران بیماریها سر به مخاط یا ب " دمعه " (۱۶) یا ب " صدید " (۱۷) که از گوش پالاید. و بحران بیماریهای آلتهای دم زدن ب " نفثه " (۱۸) باشد. و گشادن خون " بواسیر "، اندر بسیار بیماریها بحران نیک باشد، خاصه کسی را که عادت بوده باشد. و بهترین و تمامترین بحرانها رعافست، پس " اسهال "، پس " قی " پس " ادرار بول " پس " عرق " *

و بیاید دانست که همه بیماریها را ابتدا است و زیادت شدن آنرا وقت تزاید گویند، و بغایت تمامی رسیدن است و آنرا وقت انتها گویند، و نقصان گرفتن و آنرا انحطاط گویند. و بحران تمام جز به وقت انتها نباشد. و مرگ اندر ابتدا باشد و هم در انتها و هم در وقت تزاید و هرگز در وقت انحطاط نباشد. نه بحران و نه مرگ و نه بحران که در ابتدای بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در وقت تزاید باشد، اگر نیک باشد، ناقص بود و اگر بد باشد بیمار در آن بحران سخت بد حال (۱۹) بود. و آنچه در وقت انتها باشد تمام بود، بیکبار طبیعت بر بیماری مستولی گردد و بیمار از خطر بیرون آید، یا بیکبار طبیعت عاجز آید و بیماری مستولی گردد و بیمار هلاک شود. و بحرانی که در روزهای بحران باشد، امیدوار باشد و هر چه بیش از آن افتد نشان آن باشد که ماده بیماری سخت بد است یا سخت بسیارست، و طبیعت از گران باری و بدی ماده مضطرب شدست.

و آن از بهر اینست که هرگاه نشان آن یابند که روز چهاردهم بحران خواهد بود، پس زودتر از آن بحران کند، اگر این روز که حرکت بحران پدید آید، جمله روزها بحران باشد، چون روز پانزدهم نشان آن باشد که بحران خواهد بود اگر نیک باشد ناقص باشد و سبب زودی حرکت بحرانی بی طاقتی و اضطراب طبیعت باشد، و هم بدین سبب است که اندر بیماریها باسلامت بحران به وقت خویش میباید از بهر آنکه طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود.

علی الجمله، حرکت بحران پیش از وقت انتها یا به سبب قوت بیماری و عاجز بی طبیعت باشد یا به سببی بیرونی که طبیعت را بی هنگام بجنانند، چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی یا شرابی نه به وقت خوش (۲۰) و نه لایق حال. و هرگاه که روزی که بحران نیک توقع کند علامتی پدید آید، سخت بد باشد.

و بیاید دانست که روزگار بیماری روزهای بحران باشد. آنرا " ایام الباحوریه " (۲۱) گویند و بعضی روزها خبر دهنده باشد، که بحران خواهد بود و کدام روز خواهد بود، و آنرا " ایام الانذار " (۲۲) گویند و بعضی روزها از میان این روزها باشد، که نه بحران باشد و نه خبر دهنده از بحران، آنرا " ایام الواقعه " گویند فی الوسط (۲۳). و بحرانهای سخت قوی تا روز چهاردهم باشد، و تا روز بیستم بدان نزدیکی باشد. پس هر روزی که پس تر باشد بتدریج، بحران، ضعیف تر باشد، تا تمام چهل روز.

محصول این سخن آنست که بحرانهای صعب قوی تا بیستم باشد، و آنچه از پس این باشد، آهسته تر

باشد.

و حکیم " بقراط " از پس چهل روز، هیچ روزی را بحران نشمرد مگر روز شصتم و هشتادم (۲۴) و روز صد و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانها بیستگانی باشد، تا صد و بیست روز باشد، لکن این نیز نادر باشد و پس ظاهر نباشد.

و باید دانست که بعضی بحرانها هر چهار روز باشد و بعضی هر هفت روز (۲۵) و بعضی هر بیست روز. و قوت بحران چهارگانی تا بیست روز و تمامتر باشد. و از پس بیست روز ضعیف تر باشد، لکن از این بیرون نشود، که از جمله روزها خبر دهنده باشد. و قوت بحران هفت گانی تا چهل روز باشد، پس ضعیف تر شود. پس قوت بحران، بیستگانی باشد، تا صد و بیست روز، و بعد از این بحران یا از پس هفت ماه یا از پس هفت سال یا از پس هفت سال یا از پس چهارده سال یا از پس بیست و یکسال.

و بحران بیماریهای حاده اندر روزهای (۲۶) طاق باشد، بدین سبب است که بحران " تب غب " روز یازدهم (۲۷) باشد. و اندر بیشتر بیماریها، دور تبها چون عده روزهای بحران باشد، مثلا هفت روز دور " تب غب "، همچون هفت دور نوبت " محرقة " باشد. و اندر بیماریهای مزمنه عدد ماه و سال همچون عدد روزهای بیماریهای حاده باشد. مثلا اندر " تب ربع " سودائی بلغمی، هفت ماه، همچون هفت نوبت " تب غب " باشد و روزهای خبر دهنده از روز بحران بیماریهای مزمنه هم بر قیاس روزهای خبر دهنده از روزهای بیماریهای حاده باشد. و بحران بیماریهای مزمنه نیز تقدیم و تاخیرافتد، همچنان که اندر بحران های بیماریهای حاده چنانکه یاد کرده آمد.

و روزهایی که بحرانها بی وقت (غیر موقع) آید، آنرا " ایام الواقعة فی الوسط " گویند. و آن روز سوم و پنجم و نهم و سیزدهم است.

اما بحران روز چهاردهم هرگاه که از وقت خویش بگردد، روز هفتم آید یا روز و ایام یازدهم.

و از " ایام الواقعة فی الوسط " روز نهم قویترست، پس پنجم پس سوم، و روز سیزدهم ضعیف است، و روز ششم بحران کند، لکن بد. و هرگاه که اندر بیماریهای حاده روز نخست اثر نضح پدید آید، بحران روز چهارم باشد.

و اگر بیماری سخت گرم و سریع الحركه بود، روز سوم، و اگر آهسته تر باشد، روز پنجم و اگر روز انداز، روز چهارم باشد و بیماری گرم باشد، بحران، روز هفتم بود.

و اگر آهسته تر بود، روز نهم باشد، و اگر روز انداز، چهارم باشد و نشانهها بد نماید، بحران، روز ششم باشد.

و اگر روز انداز، هفتم باشد، بحران اندر یازدهم یا در چهاردهم بود.

و اگر روز یازدهم نوبت زودتر آید و تب، گرم تر و اثر نضح پدید آید، بحران اندر چهاردهم باشد.

و اگر نضح اندر چهاردهم باشد، بحران اندر هفدهم باشد یا هجدهم یا بیستم یا بیست و یکم و بیشتر اندر بیستم باشد، و همچنانکه روز چهارم انداز بروز هفتم کند، یازدهم انداز بروز چهاردهم کند، و هفدهم انداز به بیست و یکم و بیستم.

و باشد که اثر نضح اندر هفدهم (۲۸) پدیدآید، ضعیف باشد. و بحران که از بیست و یک اندر گذرد و به چهل روز رسد در روز بیستم انداز به چهل کند.

و از " ایام الواقعة فی الوسط " هرگاه نشانهائی که روز سوم پدیدآید، باشد بحران، روز ششم کند، و روز پنجم بروز نهم انداز کند.

لکن اگر نشانهائی بد باشد، بحران، روز هشتم کند، و روزهائی که دروی بحرانها باشد نیک باید، تمام یا ناقص، جمله آن بیست (۲۹) روزست، سوم و چهارم همچنین به ترتیب تا روز هفدهم، پس روز نوزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهل.

و گروهی روز اول و روز دوم از جمله روزهای بحران شمرده اند از بهرآنکه " حمی یوم " (تب روزانه) روز نخست یا دوم بگذرد و از بهرآنکه گذشتن از تغیر خالی باشد، آنرا بحران گفته اند.

و گروهی دیگر گفته اند که از پس چهل روز بحران نباشد، لکن بیماری به تحلیل گذرد، و از روز بیستم تا تمامت چهل روز سیزده روزست که دروی بحران نباشد، روز بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و پنجم و سی و ششم و بیست و نهم و سی و ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم. و از جمله جهت بیان این روزها مشجری (۳۰) ساخته آمده است، و نام روزها که در وی بحران نیک باشد به شرحی نوشته آمد به قلمی سطر و روزهائی که در وی بحران گاهی باشد و گاهی نباشد، به قلمی سطر نوشته آمد به سیاهی. و روزهائی که در وی بحران بد باشد هم به سرخی نوشته آمد به قلمی باریک و روزهائی که دروی بحران نباشد به قلمی میانه نوشته آمد به سیاهی، تا بر خواننده این کتاب، زود ظاهر شود. والله اعلم واحکم.

تشجیر

روز نخستین روز دوم (۳۱) بسیار باشد که بیماریها و تبها که بغایت گرم باشد اندرین روزها بحران کند. روز سوم - بسیار باشد بیماریها و تبها که بغایت گرمی باشد که اندرین روز بحران کند. روز چهارم - روزهای بحرانست که خبر دهنده است از بحران روز ششم و هفتم، پس اگر نشانهائی که در روز چهارم پدید آید، بد باشد تمامی این در روز ششم پدید آید و اگر نشانهائی نیک باشد تمامی این روز هفتم باشد.

روز پنجم - این روز بحرانهای نیک بسیار باشد.

روز ششم - اندرین روز بحران نیک نادر باشد، و اگر باشد با رنج و خطر باشد و بیمار را " نکس " (۳۲) افتد.

روز هفتم - هر بحران که اندرین روز باشد بی رنج و خطر بود و این روز ضد ششم است.
روز هشتم - روز بحران نیست و اگر بنا در بحران کند نیک نباشد.
روز نهم - روز بحرانت و حکم این همچون روز سوم و پنجم است و خبر دهنده از روز یازدهم، چنانکه خبر دهنده است از روز چهارم از روز ششم و هفتم.
روز دهم - همچون روز هشتم است.
روز یازدهم - همچون روز پنجم و نهم است و خبر دهنده است از چهاردهم.
روز دوازدهم - همچون روز هشتم است.
روز سیزدهم - درجه او میانه است نه از روزهایی که طیب توقع بحران کند و نه از جمله روزهایی است که در وی بحران نباشد.

روز چهاردهم - روز بحرانت و پس از روز هفتم هیچ روز قویتر از این روز نیست.
روز پانزدهم - اندرین روز بحران، کم باشد و اگر باشد نیک بود.
روز شانزدهم - همچون روز هشتم و دهم است.
روز هفدهم - همچون روز نهم است، خبر دهنده است از روز بیست و یکم.
روز هجدهم - اندرین روز، بحران، کمتر از آن بود که در هفدهم و اگر باشد نیک بود.
روز نوزدهم - اندرین روز، بحران، کمتر باشد و اگر باشد بد باشد.
روز بیستم - روز بحرانت و از چهاردهم گذشته هیچ روز قویتر از این روز نیست.
روز بیست و یکم - روز بحرانت، لکن اندر بیستم بیش از آن باشد که اندرین روز.
روز بیست و دوم - بحران نیست.
روز بیست و سوم - بحران نیست.
روز بیست و چهارم - روز بحرانت و از پس بیستم هیچ روزی به قوت تر از این روز نیست.
روز بیست و پنجم - بحران نیست.
روز بیست و ششم - بحران نیست
روز بیست و هفتم - روز بحران است و از پس بیست و چهارم هیچ روزی به قوت تر از این روز نیست.
روز بیست و هشتم (۳۳) - بحران نیست.
بیست و نهم - بحران نیست.
سی ام - بحران نیست.
سی و یکم - بحرانت.
سی و دوم - بحران نیست.
سی و سه ام - روز بحران نیست.
سی و چهارم - روز بحرانت، و آنچه پس از این روز باشد، ضعیفتر باشد.
سی و پنجم - روز بحران نیست.

سی و ششم - بحران نیست.
سی و هفتم - روز بحرانست.
سی و هشتم - روز بحران نیست.
سی و نهم - روز بحران نیست.
چهارم - روز بحرانست. و هواعلم.

هر بحرانی که پس ازین باشد ضعیف بود، چون یاد کرده آمده است که نامهای روزهای بحران و غیر بحران کدام است. و قوت روزهای بحرانی وضعف آن بی هیچ اندیشه معلوم گردد که روزها که در وی بحرانیها نیک و تمام باشد کدام و چند است. و آن روز چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم، جمله یازده روز باشد. و روزهایی که در وی گاهی بحران باشد و گاهی نه، کدامست و چندست و آن روز سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم، جمله شش روزست. و روزهایی که در وی بحران، ناقص است یا بد و با رنج و با خطر کدامست و چندست و آن روز ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم، و جمله هشت روز باشد. و روزهایی که در وی بحران نباشد بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم، جمله سیزده روزست، تمام سی و هشت روز باشد، و با روز اول و دوم، تمامت چهل روز بود که بیشتر یاد کرده آمد (۳۴).

توضیحات:

- ۱ - در باره بحران قبلا در مقاله اول کتاب توضیح داده شد. اماگرگانی در این باب به تفصیل و مشروحا شش گونه بحران را شرح داده است. بحران تغییری که بیمار را پدید آید ۰۰۰ (یوم بحران) (ناظم الاطباء) •
- ۲ - در سایر نسخه ها " هر یک در وقت، کار خویش بکنند" آمده است.
- ۳ - در "کا" و "مر"، "زود گذشتن" و "در مج ۱"، "زود در گذشت" آمده است.
- ۴ - در مج ۱) و در "کا"، پس از "طبیعت"، "اندک اندک" آمده است.
- ۵ - منظور آن است که بحران طولانی و در نتیجه بیماری نیز طولانی گردد.
- ۶ - اعضاء رئیسه: در اصطلاح اطباء قدیم اعضا و قسمتهای معتبر و مهم بدن مانند مغز و کبد و قلب و معده و امثال آن را می گفتند.
- ۷ - در "مر"، "حوالی" و در "کا"، "نواحی" آمده است.
- ۸ - همان قوباست که در مقاله اول توضیح داده شد.

۹ - در " مر " و " کا " ، " دبيله " و در مج ۱) ، " دمل " آمده است. دبيله: [به ضم دال] آماسی در بدن انسان که پس از وی بیماری دیگری بروز کند (ناظم الاطباء) *

۱۰ - نمله: ۰۰۰ ریش پهلو ویژه و دمیدگی که بر اندام بر آید (ناظم الاطباء) *

این کلمه از نمل (به فتح نون و سکون میم و لام) گرفته شده که به معنای مورچه است. در بحرالجمواهر آمده که دانه های نمله بمانند دانه های ارزن است.

۱۱ - نار فارسی: ۰۰۰۰ دانه ای باشد که بر جلد بدن پیدا شود پر آب رقیق شدیدالحرقت (آنندراج) غیر از کوفت است که سیفیلیس باشد (مجمع الجوامع) ۰۰۰ دانه ایست که از جنس نمله ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) ۰ در " برهان قاطع " آمده است: نوعی از زهر باشد مرکب از چیزهای تلخ و اندکی از آن کشنده است. بازهم در باره نارفارسی در مقاله چهارم، مطالبی به نظر خوانندگان خواهد رسید.

۱۲ - غدد منظور غده هایی بمانند لیپوم (Lipome) و امثال آنهاست.

۱۳ - دوالی (Varicose veins شلیمر) ، دالیه [مفرد] Varix (آریانپور) ، ۰۰۰ علتی که در آن وریدهای ساق و قدم فراخ گردد (ناظم الاطباء) *



واریس ، دوالی ، دالیه ، Varicose veins

۱۴ - لقوه: کجی دهان فالج عصب صورت =Facial Palsy = فلج صورت (Paralysis of the Face آریانپور) ، کجی دهان بر اثر فالج عصب باصره.

۱۵ - در مج ۱) ، " نباید کرد " آمده است.

- ۱۶ - دمع [به فتح دال] اشک، سرشک و "دمعه": ایضا اشک و سرشک (معین) Tear سیلان دمعه (Watering of the eyes = Lacrimation) (شلیمر) (آریانپور)، اشک ریزی.
- ۱۷ - صدید: زردآب، چرک آمیخته به خون، خونابه ۰۰۰ (معین)، سروم، خونابه (Serum آریانپور) در مج ۱)، "بصدئه" آمده است.
- ۱۸ - نفثه: دمیدگی و دمیدگی افسونگر و دم دهنده (ناظم الاطباء)، در "مر" و "کا"، "نفث" آمده است. شرح "نفث" قبلا یاد کرده شد.
- ۱۹ - در "کا"، قبل از بد حال، "عاجز باشد" آمده است.
- ۲۰ - در "کا"، "در وقت و نه لایق حال" و در "مر"، "نه وقت و نه لایق" و در مج ۱)، "نه به قوت و لایق" آمده است.
- ۲۱ - در باره ایام "بحور" در مقاله اول کتاب به تفصیل آمده است. در "کا"، "ایام الباحوری" آمده است. ایام باحوریه: روزها باشد که در آن بحران واقع شود ۰۰۰۰ (بحرالجمهر) *
- ۲۲ - ایام الانذار: یعنی روزهای آگاهی و آگاهانیدن و تنبه، مقصود آن است که طبیب در این روزها به حال بیمار بسیار توجه کند. در بحرالجمهر آمده: ایام "انذار" روزها باشد که خبر دهد به آمدن بحران در روز دیگر مثلا روز چهارم خبر میدهد به آمدن بحران در روز هفتم ۰۰۰"
- ۲۳ - مقصود روزهای وسط بیماری باشد. در "کا"، "ایام واقعه فی الوسط" آمده است.
- ۲۴ - در "کا"، پس از "هشتادم"، "و روز صدم" هم آمده است.
- ۲۵ - در "مر"، "هر چهار روز" آمده است.
- ۲۶ - اینکه در بیماریهای حاد، بحران در روزهای فرد باشد از عقاید پزشکان سلف است و دلیل علمی بر آن نمی توان قائل بود.
- ۲۷ - در "مر"، "پانزدهم" آمده است.
- ۲۸ - در مج ۱)، "هفتم" آمده است.

۲۹ - در سایر نسخه ها: "بیست و پنج" .

۳۰ - در مج ۱)، "شجره" و در "کا"، "فهرست" آمده است. شجره وشجره نامه نسب نامه) Genealogy آریانیور(، نسب نامه، فهرست اسامی اجداد کسی، شجره نامه، شجره النسب (معین)، در باره این مشجر که در کتاب بابت طرز و روش آن به قلمهای مختلف است - در سایر نسخه ها باختلافهایی و تقدم و تاخر مطالب آمده است، اما شرحی که در نسخه اساس کار آمده، از همه کاملتر است.

۳۱ - در "مر"، "روز اول و دوم و سوم"، در "کا"، "روز نخستین و دوم و سوم" آمده است و در مج ۱)، از روز سوم شروع کرده است. ایضاً در سایر نسخه ها عبارات با نسخه اساس کار کمی متفاوت است اما مفهوم آنها یکی است، مثلاً در مج ۱) آمده ۰۰۰۰ و نام روزهایی که در وی بحران نیک باشد نشان کرده شده و روزهایی که در وی بحران گاهی باشد و گاهی نه بسبزی و روزهایی که در وی بحران بد باشد یا ناقص به سیاهی و در روزهایی که در وی بحران نباشد بکبودی نوشته است تا بر خواننده این کتاب زود ظاهر شود انشاءالله تعالی.

۳۲ - نکس [به ضم نون و سکون کاف و سین] باز گشتن بیماری. عودبیماری، برگشت بیماری
Reapparition of disease .

۳۳ - تذکر: نسخه مج ۱)، روزهای ۲۸ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۳ را ندارد.

۳۴ - در باب بحران و روزهای آن چنانکه در این باب آمد، قطعی است که خوانندگان کتاب متوجه شده اند که پزشکان سلف تا چه حد به بحران دردوران بیماری و روزهای آن توجه داشته اند و احتیاج به شرح و یا حاشیه بر آن نیست و متن کتاب بهترین شاهد موضوع است.

اینکه پیشینیان در باره روزهای بحران و محاسبه خوب و بد بحرانی وغیر بحرانی آن مطالبی نگاشته اند، موضوعی است که تا این اواخر (تقریباً پنجاه تا صد سال قبل) در کشور ما برقرار بوده و همینکه در یکی از این روزهای تعیین شده ایام بحران محسوب آمده، ترتیب مداوی بیمار هم تغییر می کرده است. میراثی که سید بزرگوار در این باب در کتاب خود آورده متأثر از کتابهای "محمد زکریای رازی" و "علی بن عباس اهوازی" و "شیخ رئیس" است. چرا که "رازی" در ابتدای کتاب "حاوی" (چنانکه آمد) سی و دو یا سی و سه حکایت طبی از بیماران خود برشته تحریر درآورده که یکی از این حکایات شرح بیماری است که او را روز بروز تحت نظر می داشته است (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به "ترجمه حکایات طبی رازی"، شماره ۹۴۰، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم)

باب چهارم / در تدبیر نشانه‌های سلامت و امیدواری (۱)

هرگاه که بیمار بر پشت باز نیفتد و در پهلو بتواند خفت و اندر بستر به نشیب فرو نرود و خود از پهلو، بدیگر پهلو، تواند گشت (۲) و بر آن شکل خسبد که اندر تن درستی عادت داشته، این نشان قوت طبیعت باشد و امیدواری، خاصه که دم زدن بیمار طبیعی باشد و نبض قوی، و اگر بیمار پرهیز (۳) کند و بیماری زیادت نشود، نشان درست (۴) باشد، از قوت طبیعت و امیدواری و خواب یافتن به شب و بامداد که از خواب بیدار شود، آسوده تر بودن و حاستها درست و نظر همچون نظر تن درستان، نشان سلامت دماغ بود. و "عطسه" از پس "سرسام" نشان پاک شدن دماغ بود و برهيات و رنگ خویش بودن، نشان سهولت بیماری باشد، خاصه اگر دیگر نشانه‌های سلامت بود، و همواری حرارت تب اندر همه تن، نشان سلامت بود و از بهر آنکه معلوم گردد که از در (۵) احشا آماسی نیست، و اندر "تب مطبقة" ناقص بروز بحران، نشان پاک شدن عروق باشد از عفونت، و اندر "تب صفراوی" بثرهائی (۶) که آنرا "تب خاله" (۷) گویند، نشان خیر باشد، و اندر تب های گرم "رعاف" و "قی" و "اسهال" و "ادرابول" و "عرق" (۸) اندر روز بحران، نشان سلامت بود، و اندر (۹) بیماریها شهوت طعام نشان قوت معده باشد و سلامت جگر و دیگر احشاء.

توضیحات:

- ۱ - در "کا"، در تدبیر شناختن نشانه‌های ۰۰۰ آمده است.
- ۲ - در "مر"، "خفت" آمده است.
- ۳ - در "کا"، "ناپرهیزی" و در مج (۱)، "پرهیز نکند" آمده است.
- ۴ - در "مر"، "تندرستی" آمده است.
- ۵ - "اندر" صحیح است (طبق سایر نسخه ها) •
- ۶ - بثر [به فتح باء و سکون ثاء و راء] جوش و دانه ریز که روی پوست پیدا شود. واحد آن بثره جمع آن بثور (معین) =Eruption, Pustule (آریانپور) •
- ۷ - تب خال، تبخاله • Herpes در "کا"، "تیخال" آمده است.
- ۸ - در "کا"، "پس از ادرابول"، "رسوب نیک" آمده و "عرق" نیامده است.
- ۹ - نسخه "کا"، جمله "واندر بیماریها شهوت طعام نشان قوت معده" را ندارد و بدین صورت آمده است: "اندر تب ها و بیماریهای احشاء و آماسها نشان سلامت باشد" •

باب پنجم / در شناختن علتها که بدیگر علت زائل شود

هرگاه که خداوند "تب گرم" را گوش، "کر" شود، پس "اسهال صفرائی" اتفاق افتد، کری زایل شود. و همچنین درد چشم ب "اسهال صفرائی" زایل شود. و ممکن باشد که خداوند "اسهال صفرائی" را گوش، "کر" شود و "اسهال" باز ایستد از بهر آنکه صفرا و ماده صفرائی روی سوی بالا کند. و همچنین درد چشم ب "اسهال صفرائی" زایل شود. و اگر خداوند "استسقاء" را "اسهال بلغمی" افتد یا رطوبت آبی ناک رود، علت او زایل شود. و اگر خداوند "تشنج بلغمی" را "تب" آید، حرارت تب، آن ماده را بگذارد و "تشنج" زایل کند و "صرع" به "تب ربع" زایل شود، یا سهل تر گردد. و سوء المزاج سرد که از معده و احشا باشد هم به "تب" زایل شود. اگر خداوند "ذات الریه" را بر پای، جراحی (۱) پدید آید و آنچه ب "سرفه" برآورد نشان نضح دارد. علامت آن باشد که ماده انتقال کرده است بدفع طبیعت. همچنین اگر خداوند "ذات الریه" اندرین گوش یا اندر حوالی سر و سینه و پهلوها ریشها برآید، دلیل بحران انتقال باشد و امید سلامت (۲)، لیکن آن ریشها به سبب بدی ماده ناصور (۳) شود. و اگر خداوند "خناق" و "سرسام" را "بواسیر" (Hemorrhoids) پدید آید، بحران انتقال باشد و علت بدان زایل شود. و من دیدم که خداوند "مالیخولیا" را رشته (۴) بر آمد بر پای و "مالیخولیا" بدان زایل شد. و اگر خداوند "خفقان" و "ذبحه" (۵) را بر سینه آماس و سرخی پدید آید، بحران انتقال باشد و طبیعت ماده را به ظاهر دفع میکند. و همچنین اگر به ظاهر حلق و زبان آماس پدید آید، نشان سلامت بود. و اگر خداوند "سرفه کهن" (۶) را درخایه آماسی پدید آید، "سرفه" زایل شود از بهر آنکه اندامهای دم زدن را با اندامهای تناسل مشارکت است. و اگر خداوند "داء الثعلب" (۷) را "دوالی" پدید آید، "داء الثعلب" زایل شود از بهر آنکه ماده بد انتقال کرده باشد. و همچنین اگر خداوند "درد گرده" را و "درد اندامها" را و "تقرس" را "دوالی" پدید آید، ماده انتقال کرده باشد. و اگر خداوند "فواق امتلائی" را "عطسه" پدید آید، "فواق" زایل گردد.

توضیحات:

- ۱ - در "مر"، "خراجی" آمده است. خراج [به ضم خاء] کفگیرک Benign Antrax گنده طاول خراج جید، خراج ردی Malignant Anthrax = (شلیمر) *
- ۲ - در "مر"، "پس از سلامه"، جمله "و علت بدان زایل شود" آمده است.
- ۳ - ناصور ناصور، جمع آن نواصیر • Fistula
- ۴ - رشته: پیوک عرق المدنی عرق المدینی عرق مدنی - Guinea Worm = Hair- Worm



پیوک ، رشته ، عرق المدنی - Guinea Worm

۵ - ذبحه: درد گلو و خونی که خناق پیدا کند و بکشد. و ریشی که در حلق بر آید (ناظم الاطباء) ، ذبحه: ورمی باشد بهر دو جانب. حلقوم، درد گلو (معین) *

۶ - منظور " برنشیت" مزمن است.

۷ - داءالثعلب (Baldness Fox - Evil) شلیمر) ، بیماری روباه (ریختگی مو) ، بمانند ریختن موی روباه.



Baldness - داءالثعلب ، بیماری روباه

باب ششم / اندر شناختن حالها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری بود که خواهد بود

هرگاه که در چشم و روی اختلاج (۱) افتد، بسیار بیم "لقوه" بود و اگر در عضوی دیگر باشد، بیم باشد که اندر آن عضو "تشنج" افتد. و هرگاه که چشم و روی سرخ میشود و از چشم آب بسیار آید و روشنائی نخواهد (ترس) از روشنائی > Lightshunning (شلیمر) که بیند و از دیدن آن "خذوکی" (۲) یا بد، بیم "سرسام" بود، "سرگشتن" بسیار و "کابوس"، مقدمه "صرع" بود، اندوهناکی و ناخوشدلی پیوسته بی سببی مقدمه "مالیخولیا" باشد، دیدن خیال چون "پشه" پیش چشم یا چون دودی مقدمه آب (۳) بود، "درد شقیقه صعب" و "صداع" و پیوسته بیم کننده بود، به علت انتشار یا به آب سیاه (Glaucoma)، "کسلانی" و "کندی حاستها" و "اختلاج" همه اندامها که پیوسته باشد، مقدمه "سکته" بود، بسیاری "زکام" و "نزله" بیم کننده باشد، بعلت "ذات الریه" و "سل"، و عرق آمدن بسیار از همه تن نشان "امتلا" باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم کننده باشد به سقوط قوت عرق آمدن ناخوش بوی، بیم کننده بود، به تبهای عفونتی، امتلائی مفرط، بیم کننده بود ب "سکته" یا بدانچه خون از گلو بر آمدن گیرد، ثقل (۴) ناخوش بوی نشان "تخمه" (۵) باشد، بول ناخوش بوی، بیم کننده باشد به "تبهای عفونتی"، سقوط شهوت و الم (۶) ماندگی، نشان "امتلا" باشد و مقدمه بیماری "منش گشتن"، (۷) و تولد بادها در شکم مقدمه "قولنج" باشد، شهوت طعام فزون از عادت، نشان "سوءالمزاج سرد" باشد اندر معده تا ماده سقوط شهوت طعام بی تولد بادها اندر معده، نشان گرمی فم معده بود، آرزوهای ترشپها، نشان تولد صفرا باشد اندر معده، آرزوی تیزیها چون "خردل" و مانند آن، نشان مانند ماده غلیظ بود اندر معده، سرخی چشم و تیرگی و رنگ روی و تنگی نفس و کوفتگی (۸) آواز، مقدمه "جذام" باشد، بسیاری دملها نشان جراحی بزرگ باشد، بسیاری غده ها، مقدمه "دنبله" (۹) عظیم باشد، "بهق سفید" بسیار، مقدمه "برص" باشد، "خفقان" پیوسته مردم تندرست بیم کننده باشد، به مرگ "مفاجا" (۱۰)، "تمدد" که اندر "جگر" باشد و میل به سوی پهلوها و پشت دارد، نشان علتی باشد که اندر جذب (۱۱) جگر بود، سپیدی ثقل و اندکی آن، نشان "سده" باشد و مقدمه "یرقان"، آماس پشت چشم و دست و پای نشان ضعیفی "جگر" و مقدمه "استسقاء" باشد، "گرانی" و "تمدد" تهی گاه (۱۲)، نشان آفتی باشد اندر گرده، "اسهالی" که "مقعد" را بسوزاند بیم کننده باشد. "سحج" (۱۳) امعا سوزانیدن آب تاختن (۱۴)، بیم کننده باشد ب"ریش مثانه"، خاریدن "مقعد"، نه به سبب "کرم" خرد، مقدمه "بواسیر" باشد.

توضیحات:

- ۱ - اختلاج ۰۰۰ پریدن، جستن، پریدن رگها و چشم یا اندامی دیگر از تن ۰۰۰ (معین) Convulsion (آریانپور) Substultus، پریدن چشم (To Winckle شلیمر) *
- ۲ - در "مر"، "خذوکی" و در "کا" "خیرگی" آمده است. خدوک: آشفته، پریشان، آزرده، پراکنده ۰۰۰ (معین) *
- ۳ - مقصود آب مروارید است (Cataract) یا آبشار یا آب سفید.



آب مروارید - Cataract

- ۴ - در "مر"، "نفل" آمده است.
- ۵ - تخمه: سوءهاضمه، سوءهضم و عموماً "تخامه" گویند • Inoligition=
- ۶ - نسخه "مر"، "وتکسر" را اضافه دارد.
- ۷ - برگشتن طبیعت، بر هم زدگی طبیعت، قی و غثیان. قبلاً توضیح در باره این واژه آمده است.
- ۸ - در "کا" و "مر"، "گرفتگی" آمده است.
- ۹ - در "کا" و "مر"، "دبيله عظیم" آمده است. دبيله: مصغر ورم میباشد ••• (بحرالجاهر) •
- ۱۰ - در "مر" و "کا"، "مفاجاه مردن" آمده است.
- ۱۱ - در "مر"، "حدبه جگر" و در "کا"، "حدب جگر" آمده که صحیح می باشد.
- ۱۲ - طرف راست و چپ شکم که در عرف عامه "پهلوی" گویند.
F flank یا Hypochondrium
- ۱۳ - سحج ••• نوعی از بیماری روده (ناظم الاطباء)، سحج: خراش (Alight Scratch شلیمر) • خراشیدگی روده.
- ۱۴ - در "مر"، "آب تاختن" نیامده و در مج ۱)، "بول" آمده است.
منظور سوزش در موقع دفع آن است.

باب هفتم / در شناختن وقت مرگ

اندر تبها و نوبتها. تبها اندر بیماریهای حاده صعب و کشنده، آنروز میرند که اندر بیماریها (۱) سلیم بحران، نیک باشد و اندر بیماریهای (۲) محرقه و آنچه بدان ماند، اندر نوبت "تب" میرند. نشان مرگ آن باشد که عقل، شوریده شود و "تاسه" صعب خیزد یا ضعیف و غنودن پدید آید. پس دردسر و تاریک شدن چشم تولد کند و دل درد خیزد و بیمار بیقرار گردد و هلاک شود. و اندر بیماریهای بلغمی اندر اول "نوبت" میرد.

و نشان مرگ آن باشد که مدت سرما، دراز گردد و گرم نشود و نبض، ضعیف و متفاوت بماند و "کسلانی" و "سبات" (۳) پدید آید، و درین میان هلاک شود. در بیمار، مرگ آن ساعت باشد از روز و اندر وقت "تب" که اعراض "تب" و بیماری پدید آید و صعب ترین پدید آمدنی باشد. لکن اندر ابتداء نوبت، "تب" کمتر باشد و در تزیاید یا در انتها. و اگر علامتهای بد در چنین وقتها، پدید آید که یاد کرده آمد، کمتر باید ترسید. و نیز بیماری که در ابتدای "تب" یا اندر وقت تزیاید بمیرد و بیشتر اندر تبتهائی میرد که سبب، آماسی باشد اندر اندامهای اندرونی، و اندرین وقت ماده در حرکت آید و روی بدن موضع نهد و الم زیادت گردد و آسیب آن بدل بار دهد (۴)، یا اندر بیماری که ماده آن سخت بد باشد، و بسیار باشد، و طبیعت از حرکت آن هزیمت می شود و حال طبیعت با آن همچون آتش اندک باشد که در زیر هیزم بسیار فرو میرد (۵) یا همچون حال کسی که او را گلو بفشارند. و اینچنین بیمار در وقت انتهای "تب" میرد، به سبب آن که طبیعت از ماده هزیمت شود و بنا در اندر وقت انحطاط "نوبت" بمیرند، لیکن اندرین وقت جز به سبب قوی (۶) یا غمی عظیم و شادی عظیم و آنچه بدین ماند، یا به سببی از نوعی دیگر چون طعامی یا شرابی ناموافق و نخست عرق لزوج کند، پس میرد. و حقیقت آنست که این انحطاط بی ضرر (۷) باشد (۸) و آسیبی نباشد، لیکن قوتهای ضعیف شده باشد و حرارت غریزی تحلیل یافته و نبض، ضعیف و آهسته شده، بدان مانده که "تب" اندر انحطاط است، و نباشد، از بهر آنکه اندر انحطاط راستی قوتها باز آید و حرارت غریزی برافروزد و نبض قوی گردد و بنظام شود (منظم شود) *

اما در آبله در وقت انحطاط بسیار میرند و بیشتر ب "اسهال" میرند و سبب آن بسیاری ماده بود و تباه شدگی همه اخلاط. و این، چنان باشد که بعضی "آبله" به ظاهر تن بیرون آید و بعضی (۹) بیاطن باز گردد و "اسهال" تولد کند و احشا را میرنجانند و می گذازند، تا هلاک شود. و علامتهای دیگر (۱۰) اندر بیماریهای دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و صداع پدید آید چشم دور درافتد و بینی باریک شود و سرد گردد، و باشد که سر بینی کبود شود یا سیاه، و همچنین (۱۱) سرد، و ناخنها کبود و پوست پیشانی کشیده شود، چنانکه کسی پوست تر بگیرد و چیزی پوشد، تا خشک شود، پوست پیشانی بر استخوان همچنان شود. این همه، نشان سرد شدن خونست و فرو مردن حرارت غریزی و نارسیدن به اطراف، و به آخر، سیاهی چشم سوی بالا شود و سپیدی پدید آید.

و از جمله علامتهای بد آنست که بیمار به پشت باز افتد و دستها فرو گذارد و به نشیب فرود آید، اندر بستر و دندان برهم ساید و "صریر" (۱۲) کند، و بعضی باشد که لب زیرین بر جهد و دندانها که پوشیده بودنی برهم (۱۳) شود و چشمها گشاده بماند، و بعضی باشد که بدست حرکت کردن گیرد، چنانکه کسی مگسی (۱۴) پیش چشم همی بیند و بعضی انگشت به دیوار همی مالد چنانکه کسی "کاه" از دیوار بیرون کند، و بعضی انگشت بر جامه می

مالد، چنانکه کسی " کاه" از دیوار و " پرز" (۱۵) از جامه برچیند. این همه نشانها و علامتهای بدست و نشان نزدیکی وقت مرگ والله اعلم واحکم.

تمام شد بخش نخستین از خف علائی بتوفیق الله تعالی وعونه والصلوه والسلام علی رسوله محمد و آله واصحابه.

توضیحات:

- ۱ - در نسخه " کا" ، بین کلمه " بیماریها" و کلمه " سلیم" آمده است: " در بیماریها و سلیم" *
- ۲ - در " کا" ، بجای " بیماریها" ، " تپ های" آمده است:
- ۳ - سبات [به ضم سین]: موت کاذب، لیثرغس (Lethargy شلیمر) *
سبات: خواب، اول خواب، خواب سبک (معین) *
- ۴ - در " مر" ، " بدل رسد" در " کا" و مج (۱) ، " بدل باز گردد" آمده است.
- ۵ - در " مر" ، " میروود" آمده است.
- ۶ - سایر نسخه ها، عبارت " چون اسهالی قوی" را اضافه دارند.
- ۷ - در " کا" ، " مزور کاذب" آمده است:
- ۸ - در " مر" و " کا" ، " نباشد" آمده است.
- ۹ - در " مر" ، پس از کلمه " بعضی" آمده است: " که باقی ماند" و در " کا" ، " باقی" آمده است.
- ۱۰ - در " مر" ، به جای " دیگر" کلمه " بد" آمده است.
- ۱۱ - در " مر" ، " و گوش همچنین" آمده است.
- ۱۲ - در " کا" ، " ضریر" آمده است. ضریر: فریاد کردن، بانگ سخت بر آوردن *** (معین) و ضریر کور، ناییناست. در اینجا ضریر صحیح بنظر می رسد.
- ۱۳ - در مج (۱) ، " برهنه" آمده است.

۱۴ - مقصود مگس پرانی در برابر چشم است *Muscae Volitantes* (آریانپور) *

۱۵ - در "مر"، "شپش از جامه برچیند" و در مج (۱)، "زبیر از جامه برچیند" آمده است.